



گفتگو با رضا علیجانی درباره نسبت حقوق بشر و سیاست

قدرت و سنت مانع حقوق بشر؛

فعال حقوق بشر، فعال سیاسی و اجتماعی هم می شود

محمد حیدری

رضا علیجانی متولد سال ۱۳۴۱، پژوهشگر اسلامی و از فعالان ملی مذهبی است. او از روزنامه نگاران شناخته شده در ایران بود و سالها سردبیری ماهنامه ایران فردا را بر عهده داشت. سازمان گزارشگران بدون مرز در سال ۱۳۸۰ علیجانی را، بعنوان روزنامه نگار برگزیده سال انتخاب کرد. از رضا علیجانی همچنین بیش از بیست عنوان کتاب منتشر شده است. او که نزدیک به هفت سال را طی چنده دوره مختلف در زندان گذرانده بود، سال ۱۳۹۰ از ایران خارج شد و اکنون ساکن کشور فرانسه است.

می کنند، علت این مخالف را صادقانه ندانستن ادعای حقوق بشری غرب می دانند. آنها اولین نقدی که به ایده حقوق بشر و گسترش آن وارد می کنند همین دوگانگی استانداردهای کشورهای مدعی حقوق بشر است. با توجه به اینکه خود شما هم این استاندارد دوگانه را پذیرفته اید، آیا قبول چنین واقعیتی به آن معنی است که این مفهوم امروزه تنها یک ابزار سیاسی است؟

در مساله دوران جنگ سرد، بحث من این بود که در آن دوران هر دو سوی جنگ سرد ابزارهای سیاسی و تبلیغی مشخصی را علیه یکدیگر بکار می بردند. بلوک شرق، غرب را متهم به استثمار و امپریالیسم می کرد و در مقابل آن از عدالت و سوسیالیسم سخن می گفت. بلوک غرب هم شرق را متهم به استبداد ایدئولوژیک و نقض حقوق بشر می کرد و در مقابل به

بحث ما در نسبت حقوق بشر و سیاست است. جایی گفته اید زمانی که هنوز جنگ سرد ادامه داشت، ایده حقوق بشر برای غرب مانند ایده عدالت برای شرق، نوعی از کشمکش برای هژمونی و قدرت در جهان هم بود. در واقع این ایده ها ابزاری برای کشمکش بر سر سلطه بودند. بعد با توجه به این واقعیت، تاکید کرده اید که استفاده ابزاری از حقوق بشر و یا عدالت به این معنی نیست که این مفاهیم معتبر نیستند. امروز هم اگر غرب با استاندارد دو گانه از حقوق بشر استفاده می کند، این مساله توجیهی بر نقض حقوق بشر در کشورهای استبدادی نیست. از همینجا می خواهیم وارد بحث خودمان شوم. کسانی که با اولویت پیدا کردن حقوق بشر و فعالیت های گسترده حقوق بشری و برقراری فشارهای حقوق بشری بر ایران مخالفت

دست به دست می‌شوند و هر کدام از اینها هم می‌توانند رویکرد متفاوتی به مقولات بین‌المللی از جمله حقوق بشر داشته باشند.

در همه این لایه‌های مختلف، از سطح عمومی تا سطح قدرت، برخوردهای مختلف در مقابل حقوق بشر دیده می‌شود. یکجا ممکن است برخورد ارزشی با حقوق بشر انجام شود و جای دیگر برخورد ابزاری هدف باشد. بنابراین حتی وقتی از "غرب" صحبت می‌کنیم با یک چیز مشخص و ساده و یکسان مواجه نیستیم. در اینجا هم دولت بوش هست و هم دولت اوباما و هم نهادهای حقوق بشری و هم سازمان ملل و هم گروه‌های خیریه و غیره. بنابراین صحبت کردن از غرب به عنوان یک کلی، رویکرد نادرستی است. اینکه تکرار می‌کنند که غربی‌ها چنین هستند و چنان هستند، حرف نادرستی است. ما در غرب شبکه‌های اجتماعی، نهادهای مردمی و هم بنیادهای مدنی هم داریم که حتی منتقد حکومت‌های خودشان هم هستند. یا نهادهای حقوق بشری مستقلی وجود دارد که وابستگی به دولت‌ها و نهادهای قدرت ندارند. نهادهایی داریم که از قضا استاندارد دوگانه هم ندارند، نهادهایی که هم نقض حقوق بشر در اسرائیل یا آمریکا را محکوم می‌کنند و هم نقض حقوق بشر در ایران را. ممکن است این استاندارد دوگانه را در برخی دولت‌ها ببینیم، اما جایی هم هست که استاندارد دوگانه ندارد. بنابراین وقتی که من از "استاندارد دوگانه" حرف می‌زنم، توجه دارم که غرب یک کل یکپارچه نیست. یک زمانی در افکار عمومی جهانی، فلسطینی‌ها را تروریست قلمداد می‌کردند، اما امروز در افکار عمومی مردم، اسرائیلی‌ها متهم به تروریسم شده‌اند. همین الان نظرسنجی‌ها از گرایش افکار عمومی به سمت فلسطینی‌ها در اروپا و آمریکا خبر می‌دهد. پس باز تکرار می‌کنم که همه دنیای غرب، از افکار عمومی، نهادهای مدنی و مردمی و رسانه‌ها تا نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها، همه یکدست و یک نظر نیستند.

از طرفی فشارهای حقوق بشری هم که مختص جمهوری اسلامی نیست. یکی از نقاط ضعف‌های اساسی حکومت شاه هم حقوق بشر بود و این فشارها در آن زمان هم وجود داشت. همان موقع که حکومت شاه متحد اصلی دولت‌های غرب محسوب می‌شد، فشار بر سر حقوق بشر هم وجود داشت. شاه هم همیشه با عصبانیت و نفرت با این موضوع برخورد می‌کرد. حالا فرض کنیم که غرب یک کل یکپارچه باشد که در حال استفاده ابزاری از حقوق بشر است و در یک استاندارد دوگانه فقط به جمهوری اسلامی فشار وارد می‌کند، حتی اگر چنین هم باشد؛ مساله نقض حقوق بشر در ایران منتفی نمی‌شود. ما که نمی‌توانیم به علت وجود تخلف در یکجا، از تخلف در جای دیگر دفاع کنیم. این مساله را از منظر ملی عرض می‌کنم. من به عنوان یک ایرانی نمی‌توانم بگویم که چون در عربستان حقوق زنان نقض می‌شود و غربی‌ها هم کاری به آن ندارند، پس عیبی ندارد که در ایران هم این حقوق نقض شود.

البته در برنامه‌ریزی استراتژیک برای حقوق بشر باید واقعیت‌ها را هم در نظر بگیریم، مرحله به مرحله دنبال تغییر باشیم. در اینجا و موقع عمل به واقعیت نزدیک‌تر خواهیم شد. اما وقتی که در سطح انتزاعی و نظری صحبت می‌کنیم، اعتراض به نقض حقوق بشر در کشورمان نمی‌توانم به زمانی موقوف کنم که فرضاً این استانداردهای دوگانه در جهان نباشد و همه چیز در روابط بین‌الملل صادقانه و عادلانه باشد و حقوق بشر در کل جهان رعایت شده باشد. به واقع در چنین حالتی، مطالبه حقوق بشر را موقوف به محال کرده‌ام.

البته در فعالیت‌های حقوق بشری تنها این مشکل وجود ندارد که به بهانه جلوگیری از دخالت بیگانگان، خواستار توقف فعالیت حقوق بشری می‌شوند. مشکل دیگر آن است که منتقدان معمولاً یک تفکیک نامشخصی بین حقوق بشر و سیاست قائلند و فعالیت‌های حقوق بشری را متهم به سیاسی بودن می‌کنند. فرضاً گفته می‌شود که فلان فعال حقوق بشر یک فعال سیاسی است و بنابراین نمی‌تواند از ایده حقوق بشری برای خواسته‌های خود استفاده کند. چگونه می‌توان از تفکیک میان سیاست و حقوق بشر حرف زد؟

دموکراسی و حقوق بشر دعوت می‌کرد. اما فارغ از این کشمکش تبلیغاتی و رسانه‌ای، و مستقل از این ابزارشدگی در نزاع سیاسی، این مفاهیم بالاخره اصالت خودشان را که داشتند. یعنی اعتبار مفاهیم عدالت و سوسیالیسم و حقوق بشر و دموکراسی ارتباطی به این نزاع نداشت. گرچه در این نزاع از مفاهیم مزبور به عنوان ابزار استفاده می‌شد، اما اعتبار آن مفاهیم سرچایش بود. امروز هم مساله حقوق بشر همین است. اینکه حقوق بشر در یک نزاع سیاسی به ابزار تبدیل شود، به آن معنی نیست که حقوق بشر اساساً یک ابزار برای منازعه سیاسی است، بلکه خود اصالتی مستقل از این نزاع‌ها دارد.

می‌دانیم که ایده حقوق بشر، یا حداقل اعلامیه جهانی حقوق بشر، یک برساخته جدید است. چطور می‌توان از اصالت این ایده مثل ایده عدالت حرف زد؟

حقوق بشر برساخته‌ای بشری است که به گمان من به تدریج در تاریخ بشر بوجود آمده و در دنیای مدرن قوام یافته و به گفتار برتر تبدیل شده، اما این به آن معنی نیست که هیچ نشانه‌ای از آن در دنیای قدیم وجود نداشته است. مانند همه آرمان‌های بشری، مثل آزادی یا عدالت، این حقوق هم ریشه‌هایی در اعماق تاریخ دارند. فرضاً در فرهنگ گذشته خودمان و در برخی سیاست‌نامه‌ها و همچنین در فرهنگ مذهبی‌مان در برخی زمینه‌ها

اینکه حقوق بشر در یک نزاع سیاسی به ابزار تبدیل شود، به آن معنی نیست که حقوق بشر اساساً یک ابزار برای منازعه سیاسی است، بلکه خود اصالتی مستقل از این نزاع‌ها دارد.

شاهد جوانه‌های اولیه از به رسمیت شناختن نوعی از حقوق برای انسان‌ها هستیم. در گذشته هم نشانه‌هایی از اینکه مردم حقوقی داشته باشند و برای انسان فی‌نفسه نوعی از حقوق و حرمت قائل باشند، وجود داشت. فرضاً در همان نامه مشهور امام علی به مالک اشتر که می‌گوید مردم با تو یا در آفرینش برابرند یا در دین برادرند، مواجه با نوعی از به رسمیت شناختن حق برای انسان هستیم. در اینجا اشاره به برابری در آفرینش، نوعی از حق ذاتی برای همه انسان‌ها را توضیح می‌دهد. یا مثلاً وقتی که از حق متقابل حاکم و مردم صحبت می‌کند باز هم از یک حق برای مردم در مقابل حاکم سخن رفته است. اگر نگاه گسستی-پیوستی به تاریخ داشته باشیم، مشخص خواهد شد که فرهنگ ما نیز در ساختن این مفاهیم مدرن نقش داشته و بنابراین یک مفهوم بیگانه و صرفاً غربی نیست. از طرفی این مفاهیم از جمله عدالت و آزادی و حقوق بشر محصول و برآیند تمدن کل بشر است.

حتی اگر بپذیریم که اینها یک سابقه تاریخی دارند و برساخته غرب برای استفاده ابزاری نیستند، حداقل این مساله را می‌بینیم که در برخی موارد از این ایده به عنوان ابزار استفاده می‌شود. منتقدان می‌گویند، وقتی بیگانگان از این ابزار استفاده می‌کنند، مشروعیت اینکه ما هم برای مبارزه ملی خودمان از این ایده استفاده کنیم زیر سوال خواهد رفت. آیا چنین نیست؟

نه، قطعاً زیر سوال نخواهد رفت. اینجا ما باید مفاهیم را با دقت بیشتری تعریف و مشخص کنیم. وقتی ما از حقوق بشر یا فعال حقوق بشر و یا نهادهای حقوق بشری حرف می‌زنیم، مراد چه چیزی است؟ حتی وقتی از غرب هم حرف می‌زنیم باید توجه کنیم که از یک موضوع یکدست و کاملاً مشخص صحبت نمی‌کنیم. در غرب هم افکار عمومی هست، هم نهادهای مدنی هست، هم نهادهای بین‌المللی هست، هم دولت‌های غربی وجود دارند. حتی دولت‌های غربی هم یکسان و یکدست نیستند و مدام در حال چرخش و تغییر و تحول هستند و بین جناح‌های مختلف سیاسی

کند و در واقع رفتار آن را تغییر دهد، در حال کنش سیاسی است. هر چند که فعال حقوق بشر به دنبال کسب قدرت نباشد، اما هدفش تغییر رفتار آن است و از اینجاست که کنش سیاسی بوجود می‌آید.

باز اگر به صورت غیرساختاری عرصه سیاسی را تعریف کنیم، وقتی فعال حقوق بشر در زمینه فرهنگ یا سنت اجتماعی وارد کشمکش می‌شود، شاید بتوان گفت که او در حال کنش سیاسی نیست و به فعال اجتماعی تبدیل شده است. بنابراین متناسب با اینکه سیاست را چگونه معنی کنیم، فعال حقوق بشر در بعضی مواقع و مواضع می‌تواند یک فعال سیاسی هم باشد.

در ایران البته وضع ما پیچیده‌تر هم هست. چون در ایران بخش بزرگی از سنت به قدرت حاکم تبدیل شده، بنابراین فعال حقوق بشر حتی وقتی که در حوزه سنت مبارزه می‌کند، باز به نوعی با قدرت حاکم درگیر است و بنابراین باز هم فعال سیاسی خواهد بود. در واقع فعال حقوق بشری در ایران حتی وقتی که می‌خواهد فعال اجتماعی باشد، در بسیاری از زمینه‌ها وقتی که درگیر با سنت می‌شود، در حال درگیری با قدرت حاکم هم هست و اینجاست که ناچار به عرصه فعالیت سیاسی هم وارد می‌شود. در واقع ادغام نهاد مذهب و دولت در ایران موجب پیچیده‌تر شدن این عرصه شده و برکناری از سیاست را ناممکن کرده است.

بین فعال حقوق بشر و فعال سیاسی، از یک شباهت دیگر هم می‌توان حرف زد. این شباهت در آنجاست که هر دو آنها خلاف یک پژوهشگر دانشگاهی، «اهل عمل» هستند. آنها هر دو به دنبال تحقق برنامه‌شان هستند و برای آن «اقدام» می‌کنند. پس هر دوی آنها هم باید «برنامه عملی» داشته باشند و بنابراین می‌بایست «استراتژی» برای تحقق برنامه‌شان هم تدوین کنند. آنها باید بدانند که می‌خواهند در زمان مشخص، مثلاً از نقطه الف به نقطه ب برسند. بدین ترتیب باید برای طی این مسیر بدانند که چه باید کرد. پس در اینجا هم شباهت کاملی با فعال سیاسی دارند. فعال حقوق بشر باید تحلیل شرایط بکند، تنوع و تناسب نیروها را در نظر بگیرد، فاعل اجتماعی را بشناسد و ببیند که چه راه‌هایی برای رسیدن به ایده‌آل‌ها وجود دارد. و این یعنی داشتن «استراتژی» مشخص برای شرایط و سرزمین مشخص.

■ گفتید که کنش سیاسی می‌تواند از جنس کسب قدرت، حفظ قدرت یا تلاش برای تغییر قدرت باشد. فعال حقوق بشر نیز حداقل در زمان مواجهه با قدرت حاکم، خواسته یا ناخواسته یکی از این کنش‌های سیاسی را انجام می‌دهد. حال

اعتراض به نقض حقوق بشر در کشورم رانمی‌توانم به زمانی موکول کنم که فرضاً این استانداردهای دوگانه در جهان نباشد و همه چیز در روابط بین‌الملل صادقانه و عادلانه باشد و حقوق بشر در کل جهان رعایت شده باشد. به‌واقع در چنین حالتی، مطالبه حقوق بشر را موکول به محال کرده‌ام

آیا می‌توان از تفاوت یک فعال حقوق بشر با یک فعال سیاسی هم سخن گفت؟

فعال حقوق بشر با فعال سیاسی یک نقطه اشتراک و یک نقطه افتراق دارد. نقطه اشتراکش همین چیزی است که گفتم. در واقع فعال حقوق بشری وقتی که ناچار وارد جدال با قدرت حاکم می‌شود تا از حقوق بشر حفاظت کند، در حال عمل سیاسی هم هست. تفاوت اساسی فعال حقوق بشر با فعال سیاسی آنجاست که مساله محوری‌اش را مساله قدرت - کسب آن یا حفظ آن - نمی‌داند بلکه مساله محوری‌اش ارزش‌هایی است که به عنوان حقوق بشر شناخته و به دنبال تحقق آنهاست. البته ما در ایران سیاست‌ورزانی هم داشتیم که ارزشگر بودند و می‌خواستند ارزش‌هایی را در قدرت مسلط نهادینه کنند، ولو اینکه خودشان وارد قدرت نشوند. اما فعالان سیاسی معمولاً چنین نیستند.

درباره این مساله می‌توان در دو سطح مفهومی و مصداقی صحبت کرد. حقوق بشر گاه به مثابه یک بحث نظری مطرح می‌شود. در اینجا کسی که با حقوق بشر به عنوان یک بحث نظری مواجه می‌شود باید با مباحث حقوقی آشنا باشد، مدارک و اسناد آن را بشناسد، تاریخچه و سیر حقوق بشر را بداند و مواردی از این دست. پژوهشگران دانشگاهی زیادی وجود دارند که چنین می‌کنند. در چنین سطحی تفکیک کردن سیاست و حقوق بشر قابل درک است.

اما وقتی که ما درباره فعالیت حقوق بشری حرف می‌زنیم، ماجرا متفاوت است. کسی که می‌خواهد بکوشد تا مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و اسناد پیرامونی مربوط به آن - مثل تبیض نژادی، تبیض جنسیتی، مساله شکنجه، مهاجرین و حقوق آنها، حقوق کودک و ... - را جامه عمل بپوشاند، این فرد به دنبال پژوهش دانشگاهی درباره آن نیست بلکه خواستار برقراری این حقوق است. فعال حقوق بشر می‌خواهد این حقوق را در محدوده جغرافیایی مشخص و در حوزه اقتدار دولت - ملت معینی محقق کند و یا از نقض حقوق بشر جلوگیری کند. البته این نفی و اثبات دو روی یک سکه هستند. پس در یک حوزه اقتدار، مواردی از نقض حقوق بشر وجود دارد که فعال حقوق بشر می‌خواهد آن موارد از بین برود تا حقوق بشر محقق شود.

به نظر من در چنین حالتی، فعال حقوق بشر در برابر دو عرصه اصلی ناقض حقوق بشر قرار خواهد گرفت که به عنوان قدرت و سنت می‌شناسیم. پایه‌های اصلی نقض حقوق بشر در همه جوامع، قدرت و سنت، هستند. فعال حقوق بشر برای جلوگیری از نقض حقوق بشر و تحقق آن حقوق در برابر نهادهایی قرار خواهد گرفت که این حقوق را نادیده می‌گیرند و از بین می‌برند. این نهادها هم یا به قدرت وابسته هستند و یا به سنت. متناسب با اینکه یک فعال حقوق بشر با کدام نهاد مواجه می‌کند، برنامه و استراتژی او مشخص خواهد شد. ادامه خواهم گفت که فعال حقوق بشر هم باید برنامه و استراتژی داشته باشد و فعالان حقوق بشر متناسب با جایی که برای احقاق حق مبارزه می‌کنند، می‌توانند برنامه‌ها و استراتژی‌های مختلفی داشته باشند. با این وصف، وقتی که یک فعال حقوق بشر با نقض این حقوق توسط قدرت مواجه می‌شود، خواه‌ناخواه به مقابله و برخورد با قدرت سیاسی هم کشیده خواهد شد. در اینجا قدرتی هست، حکومتی و حاکمانی که ناقض حقوق بشر هستند، از اینجاست که پای فعال حقوق بشر به سیاست گشوده خواهد شد.

از طرف دیگر ممکن است یک فعال حقوق بشر در جایی مبارزه کند که سنت‌ها و فرهنگ موجود در برابر احقاق این حقوق مقاومت می‌کنند. حتی ممکن است که در این مورد، قدرت سیاسی و حاکمان هم از چنین مساله‌ای رضایت نداشته باشند: مثل قتل‌های ناموسی در ایران. یا نقض حقوق کودکان و زنان در هندوستان که دولت مرکزی یا دولت‌های ایالتی هم خواستار توقف آن هستند. در چنین وضعیتی، فعال حقوق بشر به یک فعال اجتماعی تبدیل شده و با فرهنگ و سنت حاکم در این جامعه مقابله می‌کند. بنابراین رویکرد یک فعال حقوق بشر از ابتدا دارای انگیزه و مضمون سیاسی یا اجتماعی نیست، بلکه کوشش او برای تحقق حقوق بشر در این حوزه‌ها است که او را به فعالیت سیاسی یا اجتماعی می‌کشاند.

■ یعنی معتقدید که ماهیت کار فعال حقوق بشر یک ماهیت سیاسی نیست؟

در اینجا باید سیاست را معنی کنیم. اگر ما با نگاه ساختاری، و با یک نگاه فوکویی، به عرصه سیاست نگاه کنیم، همه این عرصه‌ها، عرصه سیاسی است و اصلاً چیزی خارج از سیاست وجود ندارد و بنابراین فعال حقوق بشر هم در اینجا یک فعال سیاسی است. اما اگر به صورت غیرساختاری با سیاست مواجه شویم، و فرضاً در تعریف امر سیاسی محور بودن «قدرت» را ضرورت بگیریم، فعال سیاسی کسی خواهد بود که با قدرت درگیر می‌شود: یا می‌خواهد قدرت کسب کند یا قدرت موجود را حفظ کند و یا به دنبال تغییر رفتار در آن است.

انواع این سیاست‌ورزی‌ها می‌تواند کنش سیاسی باشد و بنابراین یک فعال حقوق بشر که می‌خواهد از نقض حقوق بشر توسط قدرت حاکم جلوگیری

■ حالا فرض کنیم که یک فعال حقوق بشر برای محقق کردن برنامه و خواسته‌های حقوق بشری به این نتیجه برسد که باید تغییری در ساختار قدرت ایجاد شود یا قدرت محدود شود یا تغییر کند. اگر به چنین نتیجه‌ای برسد چه خواهد شد؟ آیا همچنان فعال حقوق بشر است؟

بله ما الان دقیقا بر سر همین مرز هستیم و می‌خواهیم از مفهوم به مصداق یا از نظر به عمل وارد شویم. اینجا است که استراتژی اهمیت پیدا می‌کند. همانطور که قبلا هم گفتم فعال حقوق بشر برای ایجاد تغییر باید استراتژی داشته باشد. همینجاست که بعضی ادعاهای نادرست هم مطرح می‌شود. فرضا برخی ادعا می‌کنند که فعال حقوق بشر نباید با حکومت درگیر شود. معلوم هم نیست که این حرف‌های بی‌پایه و اساس را از کجا آورده‌اند. حتی من دقت کرده‌ام کسانی که سیاسی بودن فعالیت‌های حقوق بشری را نفی می‌کنند، خودشان یک گفتار سیاسی (البته به غایت محافظه کارانه) دارند و این موضوع را نمی‌توانند کنار بگذارند.

متناسب با شرایط و وضعیت هر کشور، فعال حقوق بشر ممکن است که برای تحقق ارزش‌هایی که به آن قائل است، اقدام سیاسی هم بکند. حتی ممکن است تصمیم بگیرد که برای کرسی ریاست جمهوری مبارزه کند. اینجا تعریف

متناسب با شرایط و وضعیت هر کشور، فعال حقوق بشر ممکن است که برای تحقق ارزش‌هایی که به آن قائل است، اقدام سیاسی هم بکند. اینجا تعریف مشخص و ثابتی وجود ندارد و ما نمی‌توانیم خواسته‌ها و معیارهای شخصی خودمان را به عنوان معیار شاخص و استاندارد ارائه کنیم

از اینجا است که استراتژی‌های مختلفی ممکن است مطرح شود و هر فعال حقوق بشری از مسیری متفاوت خواسته‌های خود را پیگیری کند. در اینجا حقوق بشر به استراتژی‌ها جهت می‌دهد و مشخص می‌کند که یک فعال حقوق بشر نمی‌تواند از روش‌های ناقض حقوق بشر برای رسیدن به هدف خود استفاده کند. شاید تنها محدودیتی که برای فعال حقوق بشر بشود تصور کرد، همین باشد. استراتژی می‌تواند به تعداد کشورها و اقلیم‌های مختلف و همچنین به تعداد خواسته‌ها و مسائل گوناگون، و حتی به تعداد فعالان حقوق بشر متفاوت باشد. راه‌های رسیدن به خواسته‌های حقوق بشری که محدود نیست. خط قرمز مشترک و غیرقابل عبور، فقط این است که در مسیر خود از روش‌های ناقض حقوق بشر استفاده نکند.

فرض کنید یک فعال حقوق بشری در جامعه‌ای زندگی می‌کند که با اطلاع‌رسانی و یا مثلا با تعامل و مشاوره دهی به قدرت مستقر می‌شود مسیرهای نقض حقوق بشر را مسدود کرد. خب در این صورت به دنبال اطلاع‌رسانی و مشاوره خواهد رفت. در چنین جامعه‌ای فرضی ای مشکلات حقوق بشری از کمبود آگاهی ناشی شده و استراتژی هم متناسب با آن خواهد بود. جای دیگر ممکن است حکومت مانع اصلی تحقق حقوق بشر باشد، یا منافع حاکمان از تحقق این حقوق ممانعت کند و تا حکومت اصلاح نشود یا تغییر نکند یا حتی سرنگون نشود، امکان تحقق ارزش‌های حقوق بشری وجود نداشته باشد. بنابراین رفتار عملی فعالان حقوق بشر متناسب با امکانات و مقدرات و همچنین شرایط و وضعیت هر جامعه متفاوت است. متناسب با شرایط، چه تحقق این خواسته‌ها موکول به تغییر یا اصلاح حکومت شود و یا اینکه موکول به تعامل با حکومت باشد، ارتباطی با ماهیت حقوق بشری این فعالیت‌ها ندارد و این اقدامات همچنان حقوق بشری محسوب می‌شوند. اینها بحث‌های استراتژی عملی است و حتی ممکن است در یک شرایط مشخص، غلط یا درست باشند، اما ارتباطی به ماهیت فعالیت حقوق بشری ندارند. قائلان به این استراتژی‌ها هم می‌توانند درباره همین موضوع درستی



سخنرانی رضا علیچاقی در حسینیه ارشد تهران - خرداد ۱۳۷۷

یا نادرستی یک استراتژی - همدیگر را نقد کنند، اما نمی‌توانند یکدیگر را از دایره فعالیت حقوق بشری بیرون باندند و اخراج کنند. به دلیل تفاوت استراتژی نمی‌شود یک گروه دیگری را متهم به وابستگی داخلی کند و گروه دیگر رقیبانش را به وابستگی خارجی متهم کند.

مشخص و ثابتی وجود ندارد و ما نمی‌توانیم خواسته‌ها و معیارهای شخصی خودمان را به عنوان معیار شاخص و استاندارد ارائه کنیم و مثلا بگوییم که فعال حقوق بشر فقط می‌تواند با حکومت تعامل کند و اگر حکومت پذیرفت خواسته‌هایش را اجرا می‌کند و اگر نپذیرفت باز مذاکره می‌کند.

یا اصلاح طلبی هم باشد. در جریان مذهبی یا چپ و یا ملی هم باشد. این آسیب‌ها که منحصراً به جریان‌های حقوق بشری نیست و وجود فرصت‌طلبان در این جریان‌ها موجب نفی کل جریان نمی‌شود. پس ما می‌توانیم ضمن نقد فرصت‌طلبان، همچنان حرکت‌های حقوق بشری را اصیل بدانیم و با حفظ رویکرد انتقادی در آنها مشارکت کنیم.

■ در این باره بحث‌آشنای دیگری هم هست. از آنجا که فعالان حقوق بشر - والبتنه همه فعالان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دیگر - به لحاظ جغرافیایی در داخل یا خارج از ایران فعالیت می‌کنند، برخی معتقدند که این مساله اقدامات عملی فعالان را متفاوت می‌کند و بنابراین از استراتژی متفاوت فعالان داخل و خارج صحبت می‌کنند. آیا شما هم چنین چیزی را می‌بینید؟

ضمن اینکه می‌پذیرم شرایط داخل و خارج متفاوت است، با طبقه‌بندی استراتژی‌ها به داخلی و خارجی هم‌دل نیستیم. در اینجا باید به صورت مصداقی مشی فعالین حقوق بشر را پیگیری کنیم. با نگاهی به اقدامات این فعالین می‌بینیم که تفاوت نیروها هم در داخل هست و هم در خارج. در هر مورد می‌بینیم که بخشی از نیروهای داخل به لحاظ استراتژی به بخشی از نیروهای خارج نزدیک می‌شوند و با نیروهای داخلی دیگر فاصله دارند

حکومت در دوره رهبری آقای خامنه‌ای بیش از پیش به نگاه دشمن محور و توطئه بینی معتقد بود و حقوق بشر را هم ذیل همین بحث می‌فهمید و آن را توطئه غربی‌ها می‌دانست. از آن پس بود که فعالیت در هر حوزه حقوق بشری - حتی در زمینه حقوق کودکان - توطئه تلقی می‌شد.

و یا برعکس.

فرضا فعالین حقوق بشری هستند که به تعامل با حکومت معتقدند، این‌ها هم در داخل ایران هستند و هم در خارج. اینها برای تحقق خواسته‌های حقوق بشری‌شان به دنبال لابی هستند. گاه با قضات، گاه با وزارت خارجه و امثالهم. برخی دیگر هستند که معتقد به تغییر رفتار حکومت از طریق تشویق به مشارکت سیاسی هستند تا با تغییر دولت یا مجلس زمینه تغییرات حقوق بشری فراهم شود. اینها هم در داخل و خارج وجود دارند. برخی دیگر هستند که اساساً نگاه به حکومت را درست نمی‌دانند و به دنبال فعالیت در بین مردم هستند. فرضا خانم نسرین ستوده با تحصن کردن به دنبال تحقق بخشی از این حقوق بود. این نوع از استراتژی نیز، هم در داخل و هم در خارج وجود دارد. برخی هم ممکن است تندتر باشند و تحقق حقوق بشر را به تغییرات اساسی تر موکول کنند. در اینجا ما با رقابت استراتژی‌ها مواجه هستیم و هیچ طرفی نمی‌تواند دیگری را «سیاسی کار» و خارج از حیطه فعالیت حقوق بشری بداند. فعالان حقوق بشر می‌توانند استراتژی‌های همدیگر را نقد کنند، اما نباید همدیگر را تکفیر کنند.

فرضا کسی ممکن است فقط با مسئولان قضایی یا کمیسیون‌های داخلی مجلس، یا حتی مسئولان وزارت خارجه و یا مراجع قم دیدار کند و بخواهد از این طریق گشایشی ایجاد کند. دیگری ممکن است این را بی‌اثر بداند و بخواهد که از طریق نهادهای بین‌المللی فشار وارد کند. فردی هم ممکن است هر دو کار را انجام دهد. بنابراین فعالان حقوق بشر می‌توانند مشی عملی و استراتژی مختلفی را پیش ببرند و البته این ارتباطی به داخل یا خارج بودن آن‌ها ندارد. این تنوع روش ممکن است بر اساس ارزیابی متفاوت از نیروهای اجتماعی و تناسب قوا یا تحلیل از شرایط سیاسی کشور و فضای جهانی یا حتی بر اساس روحیات فردی باشد. اما این تفاوت‌ها ارتباطی به برنامه حقوق بشری مشترک آنها ندارد و فقط در استراتژی‌ها متفاوت هستند. این تنوع باید به رسمیت شناخته شود و اگر هم نقدی هست به این استراتژی‌ها

■ با این وصف آیا جریان‌های حقوق بشری در ایران ناچار از ورود در حوزه کنش‌های سیاسی هستند؟ با همان تعبیر شما که فعالیت حقوق بشری در تقابل با قدرت سیاسی را نوعی از کنش سیاسی تلقی کردید، آیا جریان‌های حقوق بشری در ایران هم وارد این کنش شده‌اند؟

باید گفت که بله گاه از سر اجبار وارد شده‌اند. البته باید به سابقه این ماجرا دقت شود. حقوق بشر در ایران سیری دارد. ایده حقوق بشر در دورانی که اندیشه چپ در جهان و ایران حاکم بود، جدی گرفته نمی‌شد. البته بخشی از روشنفکران ملی و میانه‌رو به حقوق بشر هم توجه داشتند. به طور مثال در اساسنامه نهضت آزادی تعبیر حقوق بشر هم بکار رفته است. در دهه سی و چهل نوشته‌هایی درباره حقوق بشر منتشر شده و بعد از انقلاب هم تولید ادبیات این عرصه ادامه داشت. در آستانه انقلاب «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» تشکیل شده بود. پس فعالیت‌های حقوق بشری اتفاق متاخری نیست هر چند که در ابتدا یک جنبش همه گیر نبود. تبدیل شدن گفتمان حقوق بشر به گفتمان غالب در جهان، به سال‌های پس از فروپاشی بلوک شرق برمی‌گردد. در ایران نیز بعد فوت آیت‌الله خمینی و گشودگی نسبی فضای سیاسی، امکان طرح مباحث حقوق بشری بیشتر شد.

در این دوره با توجه به اینکه بحث مذهب از یک طرف و بحث اندیشه چپ از طرف دیگر دچار آسیب شدند و عقب رفتند، گفتار حقوق بشر اهمیت پیدا کرد. همچنین چون فعالیت سیاسی و حزبی بهای سنگینی داشت، برخی از کسانی که دنبال فعالیت بودند به سمت فعالیت حقوق بشری گرایش پیدا کردند. در مقابل سرکوب حکومت و برای اینکه فضای تنفسی ایجاد شود، فعالیت حقوق بشری اولویت پیدا کرده بود. اما حکومت بلافاصله بحث حقوق بشر را هم به یک بحث امنیتی تبدیل کرد و هزینه فعالیت در این زمینه را هم افزایش داد. به این ترتیب کسانی که نمی‌خواستند با فعالیت سیاسی یا تشکیلاتی، حساسیت حکومت را برانگیزند، ناگهان در یک میدان حساس دیگر قرار گرفتند. حکومت در دوره رهبری آقای خامنه‌ای بیش از پیش به نگاه دشمن محور و توطئه بینی معتقد بود و حقوق بشر را هم ذیل همین بحث می‌فهمید و آن را توطئه غربی‌ها می‌دانست. از آن پس بود که فعالیت در هر حوزه حقوق بشری - حتی در زمینه حقوق کودکان - توطئه تلقی می‌شد. پس بیش از هر چیز این تقابل حکومت بود که فعالیت‌های حقوق بشری را هم به نوعی از عمل سیاسی تبدیل کرد.

■ و گویا همین مسیر بود که فعالیت‌های حقوق بشری را مانند دیگر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به آسیب‌های درونی هم دچار کرد. برخی با اشاره به همین آسیب‌ها معتقدند که حرکتهای حقوق بشری دکانی برای کسب منافع شخصی افراد شده و کارکرد اصلی‌اش را از دست داده است.

البته در همه دوره‌ها وقتی یک ایده به گفتمان غالب تبدیل می‌شود، به سمت تولید انبوه هم کشیده می‌شود. مثل چپ‌گرایی یا انقلابی‌گری در دهه چهل و پنجاه که همه نیروهای فعال را جذب خود کرده بود و همه چیز یک پسوند انقلابی داشت. پس از غلبه گفتار حقوق بشر هم این پسوند همه گیر شد. همانطور که می‌شود یک ناخالصی یا بی‌اصالتی و بی‌پرنسیبی در بخشی از حرکت‌های مذهبی یا چپ یا جریان‌های ملی پیدا کرد، در جریان‌های حقوق بشری هم این آسیب وجود دارد. این که چیز عجیبی نیست. ممکن است اینجا هم افرادی باشند که برای کسب قدرت، شهرت یا امکانات وارد فعالیت حقوق بشری شده‌اند و هدف اصلی‌شان همین چیزها است و نه ارزش‌های حقوق بشری. اما هیچگاه یک کارخانه را بر اساس ضایعات آن قضاوت نمی‌کنند. اینجا هم بر اساس سوءاستفاده‌ها یا خلاف‌ها یا اشتباهات برخی نیروها نمی‌شود «جریان اصلی» را زیر سوال برد. بنابراین می‌توان به برخی مصادیق این حرکت نگاه انتقادی داشت: مصادیقی که از حقوق بشر بعنوان پوششی برای دیگر خواسته‌هایشان استفاده می‌کنند. اما با استناد به این مصادیق نمی‌توان کل جریان حقوق بشری در ایران را نفی کرد. همانطور که گفتیم مشابه این مشکل ممکن است در قالب انقلابی‌گری

و نقد "عقل عملی" است. اینکه فرضا می‌توان سنجید کدام روش مفیدتر است، کدام روش نتیجه‌بخش‌تر بوده و از این قبیل.

■ با توجه به توضیحات اول شما که در شرایط امروز ایران، کشیده شدن فعال حقوق بشری به سمت کنش سیاسی را گریزناپذیر دانستید، و همچنین با توجه به اینکه فعال حقوق بشری را دارای برنامه و استراتژی برای تغییر می‌دانید، این مساله مطرح می‌شود که آیا حقوق بشر مسیری جدید برای تغییر و تحول در ساختار قدرت است؟ از زاویه دیگر، چنانچه گفتید، در یک دوره‌هایی از تاریخ ما، گفتار چپ یا گفتار مذهبی و همچنین گفتمان ملی‌گرایانه، راهی برای فشار به قدرت و تغییر در ساختار آن بود. اکنون به گفته شما حقوق بشر به گفتمان غالب تبدیل شده است. در این صورت آیا می‌شود گفت که حقوق بشر تبدیل به راهی برای تغییر در ساختار قدرت شده است؟

این مراحل که اراده‌گرایانه نبود، بلکه برساخت اجتماعی هر دوره است. یک زمانی اندیشه چپ، اندیشه تغییر بود. توجه کنید که تغییر را به معنای انقلاب بکار نمی‌برم. تغییر هم می‌تواند اشکال گوناگونی داشته باشد. در آن

جمهوری اسلامی در این باره مشکلات و موانع ساختاری دارد که این موانع هم در قانون اساسی و هم در ایدئولوژی حاکم وجود دارد و همین مانع تحقق تمام و کمال حقوق بشر خواهد بود. اما به لحاظ عملی، هر چیزی ممکن است.

زمان بقیه نیروها هم ذیل همان گفتار خود را تعریف می‌کردند. حال ایده حقوق بشر مطرح شده و باز همان ماجراست. حتی بخشی از چپ هم به این گفتمان پیوست و سوسیال دموکراسی با همین رویکرد در ایران ظهور بیشتری یافت. امروز اندیشه حقوق بشر، اندیشه راهنما و راهبر تغییر است. گرچه این تغییر می‌تواند از مسیرهای مختلفی بوجود آید، اما هر چه هست سوخت آن را اندیشه حقوق بشر تامین می‌کند. این واقعیت امروز است. حقوق بشر چنان به گفتار غالب تبدیل شده که حتی دولت‌های ناقض حقوق بشر هم از ارزش‌های آن در جریان کشمکش‌های بین‌المللی استفاده می‌کنند.

■ پس اگر بپذیریم که حقوق بشر به راهی برای تغییر تبدیل شده، می‌توان فهمید که چرا جمهوری اسلامی از این ایده نگران است و حتی به نوعی آن را رقیب نظری حکومت اسلامی می‌داند. به این ترتیب می‌توان ادامه رویارویی با جریان‌های حقوق بشری در ایران را پیش‌بینی کرد و گفت که سرکوب این جریان‌ها ادامه خواهد داشت. جایی شما پیش‌بینی کرده بودید که مساله حقوق بشر را حل کند. ظاهراً ای ناچار خواهد شد که مساله حقوق بشر را حل کند. ظاهراً گفتگوهای حقوق بشری با اروپا هم در حال آغاز است. با توجه به این حساسیت‌ها و نگرانی‌ها آیا تصور می‌کنید که جمهوری اسلامی تن به تغییر از مسیر حقوق بشر خواهد داد؟

جمهوری اسلامی در دشمن‌سازی فوق تخصص دارد! اینکه حکومت در هر چند سال به دو یا چند پاره تقسیم می‌شود نمودی از همین فوق تخصص است. بنابراین از اینکه حرکت حقوق بشری را هم دشمن بدانند نباید تعجب کرد. از طرفی دیگر، جمهوری اسلامی هم روشنفکری دینی را رقیب می‌داند، هم اندیشه چپ عدالتخواه را و هم حقوق بشر را. در مواجهه با رقبا و دشمنانش هم دو روش را بکار گرفته است. یکی انکار کردن و دیگری تصرف کردن یا درونی کردن. برای مثال وقتی بحث دموکراسی

مطرح می‌شود، یک طرف آیت‌الله مصباح‌یزدی ایستاده که می‌گوید ما در اسلام دموکراسی نداریم. یک طرف دیگر هم کسانی هستند که می‌گویند مردمسالاری دینی داریم. در رابطه با حقوق بشر نیز همین مسیر طی شده و خواهد شد. از یک طرف می‌گویند ما حقوق بشر را به رسمیت نمی‌شناسیم. از طرف دیگر هم حقوق بشر اسلامی درست می‌کنند.

من تصور می‌کنم تا زمانی که آیت‌الله خامنه‌ای زنده است و رهبر جمهوری اسلامی است، این کشمکش ادامه دارد و نگاه امنیتی به حقوق بشر وجود خواهد داشت. حتی این حساسیت هیستریک به حقوق بشر بیشتر هم خواهد شد. در قرآن تعبیری هست که می‌گوید منافقان هر صیحه‌ای را علیه خودشان می‌دانند. امروز جمهوری اسلامی هر صدایی را علیه خودش می‌داند و به دنبال سرکوب آن است. آنها هر نوع جمع شدن و کار جمعی مانند درواش و عرفان حلقه راهم حتی نگران‌کننده و تهدید امنیتی می‌دانند. بنابراین حقوق بشر در دوره آقای خامنه‌ای همچنان با این برخورد مواجه خواهد بود. اما از طرف دیگر برای فهم شرایط ایران فقط نباید به وضعیت قدرت حاکم توجه کنیم. جامعه ایران سه ضلع دارد که باید همه را در نظر گرفت. یک ضلع، حکومت است که در شکل دولت نفتی تجلی کرده و آن وضعیت دوگانگی (ولایی-جمهوری) درون حکومت را هم باید لحاظ کرد. یک ضلع دیگر مردم و نحوه رفتار آنهاست و ضلع سوم هم روشنفکران، کارشناسان، فعالان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... از جمله فعالان حقوق بشری هستند. در این مثلث باید شرایط را دید. به همین دلیل است که وقتی وضعیت جامعه را با دهه شصت مقایسه می‌کنیم، تغییراتی اساسی می‌بینیم و مشخص می‌شود که حکومت در کشمکش با اضلاع دیگر، مجبور به پذیرش بخشی از خواسته‌های اجتماعی شده است. یا وضعیت زندان‌ها را اگر مقایسه کنیم خواهید دید که در آن دوره شکنجه‌ها جسمی بود و امروز شکنجه جسمی کمتر شده و آزارها به سمت شکنجه سفید رفته است.

اما اینکه آیا زمانی فرا می‌رسد که جمهوری اسلامی تمامی گفتمان حقوق بشر را بپذیرد یا نه، معتقدم که به لحاظ نظری امکان ندارد. جمهوری اسلامی در این باره مشکلات و موانع ساختاری دارد که این موانع هم در قانون اساسی و هم در ایدئولوژی حاکم وجود دارد و همین مانع تحقق تمام و کمال حقوق بشر خواهد بود. اما به لحاظ عملی، هر چیزی ممکن است. یعنی تحولات و تغییرات در ایران می‌تواند حتی بر ساختارهای نظری هم غلبه کند و حتی اگر این ساختارها مقاومت کنند، در نهایت فرو خواهند ریخت. اما اگر نخواهیم ایده‌آلیستی به مساله نگاه کنیم و تناسب قوای اجتماعی و عاملین و فاعلین و بازیگران مختلف و قدرت آنها را هم در نظر بگیریم، باید توجه کنیم که این موضوع مرحله‌ای است و ما هم باید بتوانیم خواسته‌هایمان را مرحله‌بندی و اولویت‌بندی کنیم. البته در اینجا می‌توان از تنوع اولویت‌بندی‌ها هم دفاع کرد. یعنی لازم نیست که همه اولویت یکسانی داشته باشند.

■ و فکر می‌کنید برای اولویت‌بندی خواسته‌های حقوق بشری از چه مسیری باید رفت؟

من فکر می‌کنم اولویت‌ها را می‌شود بر اساس میزان امید به موفقیت آنها تعیین کرد. آرزوی همه ما این است که این مراحل با کمترین هزینه پیش برود. از طرفی تجربه گذشته نشان می‌دهد که اگر جنبش اجتماعی بتواند در درون قدرت یا سنت متحدی داشته باشد، همانگونه که در بحث‌های گذار به دموکراسی مطرح است، عبور از این مراحل کم‌هزینه‌تر و برگشت‌ناپذیرتر خواهد بود. پیش‌تر گفتم که سنت و قدرت موانع اصلی تحقق این حقوق هستند. حال اگر امکان عقب‌راندن یکی از اینها با تکیه بر دیگری باشد، فضا بازتر خواهد شد. برای نمونه بعد از پیروزی انقلاب ایران که نهاد سنت به نهاد دولت اعتماد بیشتری کرده بود، در برخی حوزه‌ها مثل حوزه آموزش، فضا برای زنان بازتر شد و در واقع "ایدئولوژی خانه‌نشینی زنان" شکست خورد. در دیگر موارد حقوق بشری هم هرچه بتوان سنت را همراه کرد، امکان تغییر بیشتری بدست خواهد آمد. این مساله به نحوه کنش هر سه ضلع جامعه ایران بستگی دارد. ■